

پایه های ایدئولوژیک سرکوب زنان تحت حاکمیت جمهوری اسلامی

بسیاری بر این باورند که آنچه تحت حاکمیت جمهوری اسلامی بر زنان می گذرد بطور عمده از پایه های ایدئولوژیک و مبانی اعتقادی سردمداران حکومت نشات می گیرد. گو اینکه در سرتاسر جهان آنچه بنام روابط تولیدی برقرار است بازتولید روبنای سیاسی - ایدئولوژیک منطبق با خود می انجامد؛ اما واقعیت وجود استنمار، تحت اشکال متفاوت روبنای ایدئولوژیک در جوامع مختلف مبین آنست که برای توجیه استنمار وجود يك غالب واحد الزامی نیست. مسئله سرکوب و اعمال و تضییقات بر زنان نیز از همین قاعده پیروی میکند. یعنی برای آنکه دول مرتجع بتوانند محرومیت زنان را از بسیاری حقوق و امکانات سیاسی و اقتصادی توجیه کنند، تنها از يك ایدئولوژی مثل اسلام یا دموکراسی بورژوائی و غیره استفاده نمی کنند؛ **سرکوب و اعمال محرومیت تحت هر عنوان و قالبی میتواند صورت پذیرد.** زندگی زنان تحت انوان گوناگون حکومت ها در سراسر جهان بخوبی موید این نکته است، تحت عناوین و قالب های متفاوت ایدئولوژیک ستم بر زنان اعمال می گردد. یکی تحت پوشش "دموکراسی" و آن دیگر، با علم کردن مصالح مذهبی اما در همه کشورها يك چیز واحد و مشترك بوده و محرك اصلی اعمال ستم بر زنان در سراسر جهان یکی است: **یعنی مصالح و مقدرات سیاسی و اقتصادی طبقات حاکم.** مثلاً موضوع سقط جنین و مبارزه با آن توسط حکومت های مختلف در سراسر جهان تحت توجیه های مختلف صورت می گیرد؛ بهمین ترتیب تحمیل، تشویق یا ترغیب زنان به اجرای وظایف مادری، و اسیر ساختن آنها در محیط خانه و خانواده نیز تحت نظام های **عقیدتی گوناگون** انجام میگردد.

به ایران بپردازیم. در اینجا نفی ستم تاریخی و دیرینه بر زن با نفی توجیهات مذهبی و ایدئولوژی ارتجاعی اسلامی ملازم میباشد؛ و در همین رابطه اثبات پوچی این توجیهات، و نشان دادن منافع اقشار و طبقات ذینفع در آنها ضروری است.

توجیهات حکام مسلمان ایران در رابطه با ستم بر زنان در کل بر **سه** رکن استوار است: **یکم تفاوت های فیزیولوژیک بین زن و مرد، دوم سلامت و صلاح جامعه و سوم مقایسه موفقیت زن قبل و بعد از اسلام.**

از نکته آخر شروع می کنیم، یعنی مقایسه موفقیت زنان قبل و بعد از ظهور اسلام. خمینی خود در این رابطه چنین می گوید: " زن در جاهلیت مظلوم بود، اسلام بر انسان منت

گذاشت و زن را از مظلومیت خارج کرد. مرحله جاهلیت، مرحله ای بود که با زن مثل حیوانات رفتار میشد. زن در جاهلیت مظلوم بود..."

اینکه تفاوت میان موفقیت زن قبل و بعد از ظهور اسلام چه بود، و منظور خمینی از

این مظلومیت چیست، موضوعی است که مختصراً به آن خواهیم پرداخت، اما آنچه در کنه بیان ردیلانه خمینی نهفته، پیامی است به زنان ایران امروز مبنی بر آنکه وضعیت شما در حال حاضر هرچه باشد، شباهتی با وضعیت زنان دوران جاهلیت نداشته و با شما مثل آن دوران بمانند يك حیوان رفتار نمی شود. هرچه باشد وضعیتان از آن دوران بهتر است و این را مرهون ظهور اسلام هستید.

درواقع بنیانگذار جمهوری اسلامی تغییر وضعیت زنان ایران نسبت به گذشته را که ناشی از تغییر مناسبان اجتماعی و رشد نیروهای مولده و در دوره اخیر تاثیر مناسبات امپریالیستی است، بحساب غلبه ایدئولوژی اسلامی می گذارد. هرچند اسلام در این رابطه نیز تا حد زیادی نقش منفی بازی نموده، بدین مفهوم که برخی حقوق محدود رسمیت یافته زنان، بعد از انقلاب ۵۷ با مخالفت ایدئولوژی اسلامی روبرو گشت و زیر پا نهاده شد. از جمله حق پوشش و حق قضاوت. پیش از آن نیز همین خمینی در زمان اصلاحات ارضی، با داشتن **حق رای زنان** مخالف بود و حتی شرکت محدود و فرمالیستی عناصر زن در قدرت سیاسی را مایه فساد می شمرد.

اما آنچه از نظر تئوریسین های اسلامی نظیر خمینی "مظلومیت" زن در پیش از ظهور اسلام خوانده می شود، **يك جنبه اش تحکیم موقعیت خانواده بمثابة يك واحد اقتصادی در قبال نظام عشیرتی و قبیله ای است.** حکومت اسلامی محمد با توسل به مذهب در صدد بود با ایجاد يك نیروی سیاسی متمرکز به حالت از هم پاشیدگی قبیله ای پایان بخشد و از طریق يك جنبش سیاسی - مذهبی بر اختلافات و مشکلات داخلی فائق آید. بدین خاطر مناسبات درونی میان انسانها در قبایل از جمله مناسبات جنسی و زناشویی دستخوش تغییراتی گردید:

مناسباتی که پیش از این قبیله به قبیله، و ناحیه به ناحیه متفاوت بود. آنچه بواسطه اسلام تحقق اش تسهیل شد، یکدست شدن و منضبط شدن مناسبات زناشویی و خانوادگی بود. در مرکز این تغییرات تحکیم روابط پدرسالارانه و مسلط تر شدن مرد بر زن، در مقابل تضعیف تسلط خانواده و عشیره زن بر وی قرار داشت. مثلاً **ارث** عمدتاً در داخل خانواده تقسیم شد و نه بطور پراکنده در میان عشیره. تسلط قطعی نظام پدرسالار همواره با ایجاد محدودیت های مختلف که عمدتاً زنان را شامل می شود همراه است. بعنوان مثال در دوره پیش از اسلام در برخی نواحی **چند شوهری** وجود داشت، چیزی که در بسیاری دیگر از نقاط

جهان نیز مرسوم بود، از جمله در استرالیا و آمریکای شمالی. در این مرحله چه در عربستان و چه در سایر نواحی در بسیاری جاها زنان حق طلاق و جدایی داشتند. محل اقامت زنان و موقعیت فرزندان هم متفاوت بود.

در عربستان پیش از اسلام **سه نوع** ازدواج عمده وجود داشت. در ازدواج نوع اول **زن عشیره خود را ترك می گفت** و به عشیره شوهر می پیوست. در این حالت فرزندان قطعاً متعلق به عشیره شوهر بودند، مگر آنکه عشیره زن، از قبل غیر از آن شرط می کردند. در ازدواج نوع دوم **زن نزد عشیره خود میماند** و شوهر هر از گاهی به دیدار او می آمد. در این حالت فرزندان یا متعلق به عشیره زن بودند و یا پس از طی دوران طفولیت به عشیره پدر می پیوستند. قوانین امروزی جمهوری اسلامی در زمینه سرپرستی و نگهداری از فرزند که این وظیفه را برای پسر تا دو سال و برای دختر تا شش سال برای مادر و پس از آن را برای پدر و جد پدری معین می کند، تا حد زیادی متأثر از چنین نوعی از مناسبات پیش از ظهور اسلام می باشد. بعنوان مثال، خود آمنه مادر محمد نیز با قبيله خود میزیسته و عبدالله پدر محمد، به دیدار آمنه میرفته. محمد خود تا زمان مرگ مادر با او زندگی می کرد و فقط پس از مرگ آمنه نزد عبدالمطلب و پس از آن نزد ابوطالب زندگی میکرد. در ازدواج نوع سوم **زن نزد عشیره خود می ماند** و شوهر به عشیره زن می پیوست، که در این صورت فرزندان متعلق به عشیره زن می بودند.

البته انواع دیگری نیز از ازدواج و روابط زناشویی پیش از اسلام مرسوم بود که اسلام به پایان حیات چنین روابطی تا آنجا که با مقدرات و مصالح نظام طبقاتی مردسالار مغایر بود و در واقع ارکان مردسالاری را تضعیف می نمود، خدمت کرد.

از جمله ازدواج ها و رسوم رایج در آن دوره عبارتند از: **تعویض موقتی زنان دو مرد**، به ارث بردن زنان پدر پس از مرگ او توسط پسر، همیت متعه یا **صیغه امروزی**، **روسپیگری**، **ازدواج شراکتی** بدین مفهوم که چند مرد فقیر بدلیل ناتوانی در پرداخت انفرادی مهریه به يك زن اکتفا می کردند، و **چندزنی** بدین مفهوم که هر مرد بدلیل تمکن مالی مخیر بود چند زن داشته باشد. از میان انواع این ازدواج ها و مناسبات، آنهایی که بطور مشخص در ضدیت با تحکیم و تسلط قطعی مناسبات پدرسالارانه قرار داشت، توسط اسلام طرد و آنهایی که در این زمینه در موافقت و تقویت کننده آن بودند، پذیرفته شد. مثلاً **چندشوهری** مطرود، ولی **چندزنی** مقبول واقع گشت. **روسپیگری** بی بند و بار ممنوع، ولی **روسپیگری** مشروط یعنی همان صیغه موقت یا متعه تشویق شد. در نوع اول زن همانقدر لاقید بود که مرد نیز؛ اما ظهور اسلام لاقیدی مرد را **مباح** ولی لاقیدی زن را **محدود** ساخت؛ و در واقع آنچه از

"مظلومیت" زن در دوره جاهلیت مورد نظر خمینی و امثال اوست همین است. زن چه پیش از اسلام و چه پس از آن جزئی از **مایملک و ثروت مرد** محسوب می شد، اما پس از ظهور اسلام این تملک و تسلط مرد بر زن بیش از پیش شد.

ممکن است عده ای اضمحلال رسوماتی نظیر تعویض زنان دو مرد بطور موقت که امروز کاملاً از میان رفته، گامی بجلو و از جمله محاسن اسلام بشمار آورند. اما در رابطه با اینگونه موارد باید به چند نکته توجه داشت.

اولا باید دید با برقراری قوانین اسلام تا چه حد زن از موقعیت کالایی خارج شد: نمره ایدئولوژی و احکام اسلامی در این مورد **صفر** است.

دوم اینکه چنین تغییرات و تحولاتی در زمینه تغییر موقعیت زن صرفاً محصول ایدئولوژی اسلامی نبوده، و مثلاً مسیحیت کاتولیک و پروتستان و یهودیت نیز بهمان میزان نقش داشته اند. بعنوان مثال دموکراسی امپریالیستی آمریکایی و اروپایی نیز **چندشوهری** را تقبیح می کنند. یا در مورد هم جنس بازی که مورد لعن ایدئولوژی اسلامی و دارای عقوبت مرگ است، در سال ۱۹۴۳ امپریالیست - فاشیستی نظیر هیتلر نیز برای مجازات اعدام هم جنس بازان مبارزه کرد.

سوم اینکه ایدئولوژی های مذهبی در هیچ مقطعی از تاریخ بمثابه ربنایی خودمختار و مستقل از آنچه روابط تولیدی ایجاب می نمود، شکل نگرفته اند. بدین معنی که مثلاً در رابطه با مسئله زن، طبقات حاکم آنچیزی را بعنوان قوانینی مترقی ارزیابی می کردند و می کنند که متناسب با تحولات و نیازهای روابط تولیدی جامعه باشد. به بیان دیگر آنچه تغییر موقعیت زنان در عربستان را ایجاب می نمود، عمدتاً ناشی از تغییر زیربنای اقتصادی جامعه بود و نه از شکل گیری ایدئولوژی اسلامی؛ چرا که هر ربنای سیاسی و ایدئولوژیک مستقیم یا غیرمستقیم در خدمت زیربنای تولیدی جامعه قرار دارد. به يك کلام میتوان گفت آنچه اسلام در خدمت به آن قرار گرفت، **تحکیم موقعیت خانواده و نظم پدرسالارانه** بود. آنچه عوض شد رئیس زن و خانواده و عشیره و قبیله، جای خود را بتدریج به شوهر و پدر عوض کردند. تغییر رئیس زن، برخی بندهای اسارتبار را تضعیف و برخی دیگر را تقویت نمود.

یکی از مواردی که همواره از جانب روحانیت شیعه مورد **تبلیغات عوامفریبانه و سوءاستفاده** قرار گرفته، مسئله تحریم **زنه بگور** کردن نوزادان دختر توسط قوانین اسلام است. روحانیت شیعه طوری وانمود می سازد که این رسم ارتجاعی و ضدانسانی در جامعه عربستان بشدت رعایت میشده و این آیات قرآن و دستورات محمد بود که چنین چیزی را متوقف ساخت. اما مراجعه به اسناد و شواهد تاریخی نشان میدهند که این رسم نه تنها بصورت

وسیع در حول و حوش ظهور اسلام در عربستان مطرح نبوده، بلکه در آن زمان این رسم وحشیانه نفس های آخر را میکشیده و در شرف اضمحلال و نابودی قرار داشته.

بگفته برخی مورخان در زمان ظهور اسلام زنده بگور کردن نوزادان دختر بجز در قبیله **بنی تیم** در سایر نواحی و در بین سایر قبایل تقریباً از میان رفته بود. بعلاوه طفل کشی و زنده بگور کردن شامل فرزندان **پسر** نیز می شد، ولی در مورد دختران بیشتر **رایج** بود. در واقع در این زمینه احکام اسلامی نقش شلیک تیر خلاصی موجود نیمه جانی را ایفاء کرده.

خلاصه کنیم. آنچه در کنه استدلالات مرتجعانه و ردیلانه ایدئولوگ ها و رهبران اسلامی پیرامون نقش زن از زاویه اسلام نهفته باز هم همان حقه بازی و شارلاتان بازی خاصه آخوندی است. اینکه مثلاً پدیده ای مربوط به ۱۴۰۰ سال پیش در مقایسه با پدیده ای مثلاً مربوط به ۲۰۰۷ جلوتر بوده، چگونه میتواند، جلوتر بودن خود را به این استناد در ۱۴۰۰ سال بعد یعنی امروز توجیه کند؟ بعنوان مثال لکوموتیوهای ابتدائی که با نیروی بخار حرکت می کردند، چگونه میتوانند در مقایسه با توربوترن های پیشرفته امروزی، حقانیت و پیشرفته بودن خود را در مقایسه با گاری هائی که با نیروی اسب و سایر چارپایان به حرکت در می آمدند، نتیجه بگیرند؟ در مورد مناسبات بین انسانها نیز تا حدود زیادی چنین است. بدون نفی مناسبات **کهنه** نمیتوان مناسبات **نوین** را برقرار ساخت! بدون مورد توجه قرار دادن معیارهای جامعه آینده، نمیتوان معیارهای جوامع امروز و دیروز را طرد نمود! و به يك کلام نمیتوان با رجعت به گذشته آینده را ساخت! یکی از مواردی که مورد سوءاستفاده حکام جمهوری اسلامی در رابطه با تعدی بر حقوق زنان قرار می گیرد، مقایسه وضعیت زنان امروز ایران در قرن بیست و یکم، و زنان عرب پیش از ظهور اسلام می باشد. در این جا می خواهیم به برخی دیگر از توجیحات ایدئولوژیک بورژوا - کمپرادورهای حاکم در زمینه ستم بر زنان بپردازیم.

همانطور که قبلاً هم مطرح کرده بودیم، از جمله دستاویزهای مهم سران رژیم در محبوس ساختن زنان در پستو و کنج خانه ها و همچنین محروم ساختن آنان از بسیاری حقوق سیاسی و اجتماعی و اقتصادی این است که تحرك و وجود کنترل نشده زنان در جامعه موجبات **فساد و انحراف** آنها فراهم میسازد. بورژوا - ملاکان حاکم می گویند وجود و فعالیت افسارگسیخته زنان در نهایت امر از عوامل مهم **پریشان** فکری مردان، و بی ثباتی و هرج و مرج جامعه محسوب می شود؛ جنسیت زن آن عاملی است که بدلیل ایجاد کشش در مردان زمینه های **انحطاط اخلاقی و گمراهی** جامعه فراهم می گردد، و بهمین دلیل زنان به جرم زن بودن، محکومند که قوانین ساخته و پرداخته جامعه طبقاتی مردسالار را گردن نهند، و از غالب حقوق و امکانات انسانی محروم گردند. همین جا یادآور شویم که با این قبیل توجیحات و با علم

کردن مطالب و موضوعات عوام‌فریبانه ای همچون "صلاح و سلامت" جامعه، توسط هیئت حاکمه ایران، هیچ چیز تعقیب نمی‌شود مگر تحقق منافع طبقاتی آنان. به بیان دیگر آن ستمی که با این قبیل توجیهات بر زنان اعمال می‌شود، نه تنها در خدمت منافع جامعه نیست، بلکه در پس آن میبایست منافع معین طبقاتی کسانی را جستجو نمود که بدینوسیله **نیمی از جامعه یعنی زنان** را در خدمت نیمی دیگر و همچنین در چنگال مناسبات استثمارگرانه قرار می‌دهند. منبع فساد در هر جامعه ای خود **طبقات استثمارگر بطور عام و بورژوا - کمپرادورهای حاکم** بر ایران بطور خاص می‌باشند. همانها هستند که در ابتدای قرن بیست و یکم، در عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری به اشاعه **چندهمسری** که از بقایای عصر برده داری و فئودالیسم است می‌پردازند. در این زمینه برخی نظریه پردازان ارتجاع اسلامی گامی فراتر نهاده، دفاع از تعدد زوجات را حتی وسیله ای برای **"احیاء و احقاق حقوق زن"** معرفی می‌کنند. مطهری که الحق از معلمین نمونه ارتجاع اسلامی بشمار می‌آید، یعنی کسی که رژیم اسلامی بعنوان "معلم شهید، عالم، فیلسوف و غیره" خاطره منحوسش را بزرگ میدارد، در کتاب خود موسوم به **"نظام حقوق زن در اسلام"** از زنان مسلمان می‌خواهد برای جهانی نمودن **تعدد زوجات** مبارزه کنند. او در بخشی از این کتاب می‌نویسد: "برعهده زنان روشن بین مسلمان است که شخصیت واقعی خود را بازیابند و بنام حمایت از حقوق حقه زن، بنام حمایت از اخلاق، بنام حمایت از نسل بشر، بنام یکی از طبیعی ترین حقوق بشر به کمیسیون حقوق بشر در سازمان ملل پیشنهاد کنند که تعدد زوجات را در همان شرایط منطقی که اسلام گفته، بعنوان حقی از حقوق بشر، برسمیت بشناسد و از این راه بزرگترین خدمت را به جنس زن و به اخلاق بنمایند".

این هم نمونه ای از وقاحت مغز "متفکر" جمهوری اسلامی. این "حکیم و فیلسوف عالیقدر" تعدد زوجات را که صرفاً در محدوده **شهوترانی** و نگرش **کالایی** به زن قابل فهم می‌باشد، در ردیف "احقاق حقوق زن، بزرگترین خدمت به جنس زن، خدمت به اخلاق، طبیعی ترین حق بشر، حمایت از نسل بشر و غیره" جا میزند. این ها همان کسانی هستند که آشکار شدن **چند تار موی زن** را فساد می‌شمرند، اما یکی از غیرانسانی ترین انواع رابطه میان زن و مرد را عین **عدالت و حق**، معرفی می‌کنند. از این دست نمونه ها بسیار است. آیا مجاز شمردن شرعی ازدواج از سن ۹ سالگی در بین دختران **عدالت است؟** آیا ویران کردن فاحشه خانه های رسمی و دائر کردن دارالصیغه های غیررسمی که در واقع همان مقام و جایگاه را داراست **عدالت است؟** آیا مجاز دانستن شهوترانی در بین مردان بگونه ای نامحدود **عدالت است؟** در همانحال آیا **سنگسار** کردن زنی که متهم به برقراری رابطه با مرد دیگری است

عدالت است؟ البته همه این موارد نزد طبقات حاکم در ایران **عین عدالت** است، و باید هم برای آنان چنین باشد! بدیهی است هر آنچه که با بینش مرتجعین و استثمارگران عدالت نام گیرد، نزد زحمتکشان و استثمارشوندگان **عین نابرابری و ستم است!** در منطق سرمایه داران وحشیانه ترین ستم بر کارگران عدالت برای کارفرمایان محسوب میشود، و در بین زمینداران اعمال ستم قرون وسطایی بر دهقانان فقیر و کم زمین عین عدالت محسوب می شود. بدیهی است به همین ترتیب آنچه نزد بورژوا - ملاکان مرد عدالت محسوب شود، نزد زنان ستمکش جز ظلم و تعدی معنا نمی دهد.

حال بپردازیم به **پایه های توجیهی ستم بر زنان در نظام ایدئولوژیک اسلامی.** بدون شك آنچه سرفصل توجیهات ستم بر زن در نظام عقیدتی اسلامی محسوب می شود، تعریف موجودیت زن از زاویه ای صرفاً **جنسی** است. چون با این بینش، زن از زاویه ای جنسی تعریف و مشخص می شود، بناگزر مجموعه قوانین، حدود اختیارات و وظایف او نیز از این زاویه برای او ترسیم می شوند. هرچه این نگرش در طول قرون و اعصار تاثیرات خود بر رابط میان انسانها را حفظ کرده، بیشتر و بیشتر با توجیهات فیزیولوژیک و شبه علمی توأم گشته. بدین مفهوم که مولد اصلی تولید، نابرابری و وجود روابط استثمارگرانه جنسیت زن است. زن بدین دلیل که زن است محکوم به تحمل وضع موجود است. بنظر آنها این وضع نه ریشه در تضادهای طبقاتی و تقسیم کار و عملکرد نهادهایی همچون خانواده و غیره، بلکه ریشه در طبیعت و زن بودن زن دارد. چنین توجیهات مسخره و بی پایه ای بروشنی در نظرات تنوریسین های مرتجع اسلامی موج می زند. مطهری در این رابطه در همان کتاب پیش گفته، چنین می نویسد: "در مورد حقوق زن در اجتماع نیز طبعاً چنین تردید و پرسشی است که آیا حقوق طبیعی و انسانی زن و مرد همانند و متشابه است یا ناهمانند و نامتشابه! یعنی آیا خلقت و طبیعت که يك سلسله حقوق به انسانها ارزانی داشته است، آن حقوق را دو جنسی آفریده یا يك جنسی؟ آنچه از نظر اسلام مطرح است این است که زن و مرد بدلیل اینکه یکی زن است و دیگری مرد، در جهات زیادی مشابه یکدیگر نیستند، جهان برای آنها یکجور نیست، خلقت و طبیعت آنها را یکنواخت نخواست است، و همین ایجاب می کند که از لحاظ بسیاری حقوق و تکالیف و مجازات ها وضع مشابهی نداشته باشند." از جمله تفاوت های طبیعی که بنا بر عقیده مطهری حقوق نامتشابه مرد و زن را ایجاب می کند، اندام درشت تر مرد، مغز بزرگتر مرد، احساسات بی ثبات تر زن، پرحرف تر و ترسو تر بودن زن، نرسیدن زن در علوم استدلالی و مسائل خشك عقلانی به پای مرد و از این قبیل مزخرفات رسوا است.

واقعاً که مشمئز کننده و وقیحانه است؛ خودشان تحت توجیحات پوچ و ظالمانه نیمی از جامعه را به خانه می چپانند، خودشان نیمی از جامعه را به خانه داری و بچه داری محکوم می کنند، خودشان نیمی از جامعه را از ورود گسترده وار خود به عرصه های سیاسی و اجتماعی باز میدارند، و دست آخر همین بهانه ای می شود برای تداوم اعمال سلطه و بهره کشی. آخر چطور می شود درون قفسی بنام خانه علوم استدلالی مورد نظر مطهری را آموخت؟ آخر چگونه می شود زنی که در تمام عمرش جز با بچه و آشپزخانه سرو کار نداشته در مسائل عقلانی بیای مردانی برسد که غالب امکانات و منابع اجتماعی و اقتصادی را بخود اختصاص داده اند؟ آخر چگونه می شود زنی که بزرگتری رسالتش نظافت خانه و شستن ظرف و لباس های بچه های قد و نیمقد است، رسالت اصلی خویش را بازیابد؟ دیر نیست زمانی که **زنان با شورش خود علیه مظاهر ستم به مرتجعینی همچون مطهری و سایر همپالکی هایش بفهمانند** خوبی از عهده زائل ساختن "طبیعت و خلقت" مورد نظر او و امثال او به نیروی **آگاهی انقلابی خویش**، برخوانند آمد! در هر جامعه طبقاتی وسیعترین طیفی که تحت انواع و اقسام فشارها و محدودیت ها قرار می گیرند، زنان هستند. این امر در ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی از برجستگی خاصی برخوردار است. از محدودیت اشتغال و تحصیل گرفته تا حقوق سیاسی و اجتماعی در رابطه با زنان، ایران یکی از نمونه های زنده و سمبلیک می باشد. تحت این شرایط هرگونه تصور بروز استعدادها و توانائی های زنان غیرممکن است. **تنها در صورت حضور گسترده زنان در صف مقدم مبارزه طبقاتی علیه ارتجاع داخلی و امپریالیسم، و در مسیر کسب قدرت سیاسی است که عمده ترین مانع تعالی و رشد زنان از میان برداشته خواهد شد!** در خصوص اهمیت این امر همینقدر کافی است خاطر نشان سازیم، بنا بگفته مسئولین حکومتی رژیم، پس از جنگ "تنها وظیفه جمهوری اسلامی مبارزه با بدحجابی و بی حجابی" و در واقع تداوم سرکوب زنان است. جمهوری اسلامی در طول حیات ۲۸ ساله حکومتش بسیاری حلال ها را حرام و بسیاری حرام ها را حلال اعلام کرده، اما در رابطه با زنان حاضر به کوچکترین عقب نشینی نشده است. همین رفسنجانی که امروزه از عمده ترین کارچاق کن های امپریالیسم غرب در ایران محسوب می شود، کسی را که در بین آخوندهای کمپرادور به لیبرال و آمریکایی معروف گشته به امت حزب الله رهنمود و به زنان هشدار می دهد که "دیگر قرار نیست مسئولان، جلوی حزب الله را بگیرند. دست آنها در امر به معروف باز خواهد بود."

همانطور که گفتیم در دوره حاضر پایه توجیحات ایدئولوژیک محروم ساختن زنان از بسیاری حقوق سیاسی و اجتماعی و اقتصادی تاکید بر ارگانیزم بدنی و روحی اوست. در این

رابطه موجودیت فیزیکی و روانی زن امری طبیعی و لایتغیر، آنهم ناشی از تدبیر و حکمت "خالق عالم" وانمود می شود. محدودیت های مختلف بر زن از آنرو بر وی تحمیل می شود که زن است. وجود و فعالیت زن در جامعه، تقدس روابط و مناسبات خانوادگی و همچنین اقتدار مرد بر زن را تهدید می کند.

برای آنکه نظم کهن همچنان دست نخورده باقی بماند، طبقات حاکم بر ایران همچون سایر حکام مرتجع در جهان صلاح را در آن دیده اند تا **درجه دومی** زن را به خود او بقبولانند؛ البته در کنار تضییقات و سرکوب های آشکار و پنهانی که بر او اعمال میدارند. اگر زن خود باور کند که موجودی درجه دوم است، مشکلات حکام استثمارگر بسیار کمتر خواهد بود.

آنچه از اختلافات "طبیعی" بین زن و مرد توسط بورژوا - کمپرادور بسم اسلامی نتیجه می شود، به بهترین وجه و در مهمترین عرصه فعالیت آحاد بشری - یعنی عرصه سیاست و قدرت سیاسی - خود را نمایان می سازد. در واقع مهمترین هدف تراشیدن اختلافات "طبیعی" بین زن و مرد آنست که زنان از حضور در **قدرت سیاسی** و حقوق انکارناپذیر خود در این عرصه محروم باقی بمانند؛ تا بدینوسیله مناسبات استثمارگرانه مردسالار به حیات خود ادامه دهد. منتظری ولیعهد برکنار شده حکومت اسلامی به بهترین وجه این امر را بیان میدارد. او می گوید: " درروایتی از مشورت کردن با زنان پرهیز داده شده؛ اگر زن برای مشورت در امور حکومتی صلاحیت نداشته باشد بطور اولی شایستگی وا گذاشتن مسئولیت حکومت قضاوت به وی که به فکر و تدبیر قوی نیازمند است را ندارد... و وا گذاشتن ولایت و حکومت به زنان و بها دادن به آنان بیش از حد ظرفیت و توانائی جسمی و روحی آنان است!" اما واقعیت جهان و شرایط خاص زنان در ایران آنطور نیست که حکومت اسلامی بتواند با استناد به آیات و احادیث عصر برده داری به راحتی عملکرد امروزی خود در رابطه با زنان را توجیه کند و به پیش برد. خامنه ای رهبر ارتجاع اسلامی که متوجه این تضاد است، مسئله ضرورت حضور لاقول نمایشی زنان در قدرت سیاسی را چنین مطرح می کند: " تعداد خانم هایی که برای مجلس انتخاب می شوند، می تواند خیلی بیشتر از چهار نفر باشد، هم از لحاظ مصلحت و هم از نظر واقعیت های خارجی چهل نفر زن هم در مجلس باشند بد نیست... به شما بگویم حضور زنها از لحاظ نمایش دادن دخالت دادن زنان در جامعه چیز بدی نیست..."

البته در بخشی از همین نقل قول خامنه ای مرتجع مطرح می سازد که این نقش نباید صرفاً نمایشی باشد: علتش هم روشن است؛ در این رابطه آنچه در نظر حکام ایران است،

تشريك مساعى بخشى از زنان كودن امت حزب الله در نهادهائى نظام است تا اين قشر در حفظ نظام موجود محك ها و انگيزه هاى بيشتري داشته باشند.

به هر ترتيب، عليرغم تمام تمهيدات حكام اسلامى در زمينه تداوم استثمار و سرکوب زنان، دير يا زود زنان انقلابى **تحت رهبرى پرولتاريائى آگاه** موقعيت واقعى خود را در مبارزه طبقاتى و در يك قدرت سياسى انقلابى خواهند يافت. در اينجا بار ديگر تاكيد مى كنيم كه بدون حضور گسترده زنان در صحنه مبارزه طبقاتى، بدون درهم شكستن ديوارهاى ديرينه سنن و عادات، بدون فراتر رفتن از محدوده خانه و خانواده، و به يك كلام بدن اثبات ارتجاعى و پوسيده بودن آنچه كه نزد ستمگران "طبيعى" خوانده مى شود، سرنگون ساختن مناسبات استثمارگرانه و از ميان بردن اقتدار كهن مرد بر زن امكان ناپذير است!

**آزادى زنان در گرو سرنگونى جامعه طبقاتى است و سرنگونى جامعه طبقاتى بدون مبارزه
براى آزادى زنان ناممکن است!**

جمعى از فعالين زنان كارگر (بنفشه قادري، جميله آصف، نوال بنى طرف، مرجان پرتوى، سوسن بهادري، صديقه مختارى و....)

Kargaran_fazan@yahoo.com

تيرماه ۱۳۸۶